

آواره یمگان و اسماعیلیه

دکتر امین رحیمی
استادیار دانشگاه اراک
(از ص ۱۵۷ تا ۱۷۵)

چکیده:

حکیم ناصر خسرو قبادیانی از حکما و شعرای بزرگ قرن پنجم ایران است که تحول روحی عجیبی در سن ۴۰ سالگی در وی ایجاد شد به گونه‌ای که تمام دنیا و مظاهرش را رها کرده، به سفری طولانی پرداخت و در این سفر پرماجرا ضمن ملاقات با فاطمیون مصر به عقاید اسماعیلیان (= فاطمیه) گرایش پیدا کرد و ضمن پیشرفت فراوان در این مذهب به عنوان حجت خراسان برگزیده شد و به تبلیغ عقاید خود پرداخت. اسماعیلیه که در اصل، پس از امام ششم شیعیان نشو و نما کردند دارای عقاید خاصی هستند برای دعوت خود دارای هفت مرتبه؛ مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق بوده، خدای تعالی را بالاتر از حد صفات دانند و مبدأ اعلی را بعد از خدا عقل کل و پس از آن در درجه ثانی نفس کل به حساب می‌آورند.

واژه‌های کلیدی: ناصر خسرو، اسماعیلیه، حجت، خراسان، فاطمیه.

مقدمه:

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
 زمانی که در پهنه ادب حکمت و علوم ایران اسلامی نظر می افکنیم به افرادی بر
 می خوریم که دیدگان را خیره می سازند و شگفتی آفرین هستند. در بین این گروه نام
 ناصر خسرو قبادیانی، حکیم و شاعر بزرگ ایرانی، به چشم می خورد که زندگی پر رمز و
 رازی داشته است و با روحی آگاهانه و درونی پاک اوراقی از تذکرها و کتب کلامی و ملل
 و نحل را به خود اختصاص داده است و ما بر آن شدیم که در این مقال پس از مختصری
 از شرح احوال و آثار این حکیم و شاعر ارزشمند بطور تفصیلی به مذهب اسماعیلی
 پردازیم باشد که مشکلی را گشوده، این مذهب پر رمز و راز مقداری شناخته تر شود.
 ناصر در ماه ذی القعدة سال ۳۹۴ هجری در ناحیه ختلان قبادیان بلخ به دنیا آمد:
 بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چهار بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر
 (ناصر خسرو، دیوان، ص ۲۴۲)

نامش ناصر است، کنیه اش ابومعین و نام پدرش خسرو است و مشخصات کامش
 ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی است. (سفرنامه، به کوشش دبیرسیاقی،
 ص ۱)

ناصر خود را موجب فخر و شرف خاندان می داند و هیچگاه به خاندان واصل و
 نسب خود فخر نمی کند:

من شرف و فخر خویش و آل و تبارم گردگری را شرف به آل و تبار است
 (دیوان، ص ۴۸)

ولی تنها به نژاد ایرانی و دهقانی خویش مفتخر است و به گونه ای نفرت خود را از
 نسبت به پادشاهان ابراز می کند:

تن پاک فرزند آزادگانم نگفتم که شاپور بن اردشیرم
 (دیوان، ص ۲۱۲)

در آغاز به دربار راه یافت و منصب دبیری داشت و خود به خوشگذارانی های

بی اندازه اش اعتراف می کند و به خوردن "می" هم اقرار دارد:

زان می که بدان زمانه خوردم امروز همی کند خمارم

(دیوان، ص ۱۷۲)

در حدود سن چهل سالگی در حالی که صاحب عزت و احترام جاه و مقام بود، دگرگونی روحی عجیبی در وی ایجاد شد و به تمام آن نام و نان‌ها پشت کرده، مسافرتی طولانی را در پیش می‌گیرد و به راه کعبه - که بدون تردید مفهوم کنایه‌ای دارد و نمودار آن است که تفکر عقلی را از تفکر دینی نباید جدا کرد (اسلامی ندوشن، ص ۱۷۴) - راهنمایی می‌گردد و به قول حکیم در عالم رؤیا جوینده به دنبال گمشده خود می‌گردد. (ر.ک: سفرنامه، به کوشش، دبیرسیافی، ص ۱ و ۲) او در این سفر برادر کوچکترش، ابوسعید، و غلامی هندی را به همراه دارد و پس از گذشتن از شهرهای مختلف از جمله سمنان، ری، آذربایجان، شام، بیت المقدس و... به زیارت خانه خدا مشرف می‌شود. سپس به تونس و سرانجام به مصر رفته و در آنجا ساکن می‌شود و در زمان سکونت خود در مصر - که سه سال به طول انجامیده است - سه بار دیگر به مکه سفر کرده است و در مصر با اعتقاد اسماعیلیان آشنایی کامل یافته لقب حجّت را از جانب خلیفه فاطمی دریافت کرد و به عنوان حجّت خراسان راهی این مناطق شد. پس از چندی توقف در مازندران به نیشابور رفت و دعوتش در خراسان منجر بدان شد که علمای اهل سنت، مردم جاهل را بروی برانگیخته و گروه شورشگر به خانه او هجوم بردند. (سید حسن تقی زاده، مقدمه دیوان، ص XVIII) لذا ایشان به یمگان از توابع بدخشان گریخته است و بیش از ۲۰ سال از پایان عمر خود را در آنجا گذراند و به نشر مذهب اسماعیلی پرداخت. کم کم پیروانی در اطرافش گرد آمدند بگونه‌ای که مردم او را "شو نوصر" (شاه ناصر) خوانده‌اند (برتس، ص ۱۸۶) و دعوت ایشان باعث شد که در آن منطقه فرقه خاصی از اسماعیلیان به نام "ناصریه" پدید آید و در کتب آمده که بسیار کس از اهل طبرستان از راه برفتند و آن مذهب بگرفته. (سفرنامه، به کوشش وزین پور، ص سیزده) ناصر در منطقه یمگان دست به تبلیغات گسترده‌ای زد و اکثر تألیفاتش نیز در یمگان پدید آمده است و احتمالاً تاریخ

فوت ایشان ۴۸۱ در همان شهر یمگان می‌باشد.

اکثر مردم او را پیرو اسماعیلیان الموت (نزاریه) می‌دانند و بعضی از جهال ندامت نامه‌ای از او درباره معاشرت با الموتیه ساخته‌اند در صورتی که او پیرو اسماعیلیه مغرب بوده و به اسماعیلیان الموت عقیده نداشت. (برتس، ص ۱۵۱) به هر صورت افسانه فراوانی وارد زندگی ناصر خسرو شده که بعضی کتب بطور مفصل بدان پرداخته‌اند. (ری: برتس، ص ۱۴۹ به بعد)

آثار فراوانی را به ناصر خسرو نسبت داده‌اند که تعدادی از آنها موجود و گروهی از این کتابها مثل بستان العقول، لسان العالم، اختیار الامام و عجایب الصنعة در دست نیستند اما چون در کتاب جامع الحکمتین نامشان آمده است، بدون شک از آن ناصر خسرو هستند و معروفترین آثار موجود ایشان عبارتند از: دیوان اشعار، مثنوی سعادت نامه، زادالمسافرین، وجه دین، خوان اخوان، گشایش و رهایش، جامع الحکمتین، شش فصل و...

چون ناصر خسرو از مبلغین و معتقدین عقاید اسماعیلیه (= باطنیه، فاطمیه) می‌باشد بر آن شدیم تا این فرقه را به پژوهندگان بیشتر معرفی کرده، دیدگاههای آنها و نشو و نمویشان را در دسترس طالبین اینگونه مباحث قرار دهیم.

مذهب اسماعیلیه

در تاریخ اسلام و در کتب فرق مذاهب مکرراً نام اسماعیلیه و پیروان این مذهب با عناوین سبعیه، اسماعیلیه، هفت امامی، باطنیه، حشاشین، ملاحده و فدائیان به چشم می‌خورد و آنگونه که از ریشه به نظر می‌آید اساس بسیاری از مذاهب مسأله مهدویت می‌باشد. این موضوع از حادثه جانگداز کربلا به بعد چهره‌ای خاص به خود گرفت و به مهدویت افرادی چون محمد حنفیه، برادر امام حسین (ع)، ابوهاشم، پسر محمد حنفیه، محمد بن عبدالله بن حسن بن علی (ع) ملقب به "النفس الزکیه" معتقد بودند و فرقه‌ای نیز به نام "ناووسیه" به مهدویت خود امام صادق (ع) اعتقاد داشتند و تنها

شیعیان اثنی عشری با عنایت به احادیث معتبر و مستندی به وجود امام دوازدهم، حضرت حجة بن الحسن (عج) اعتقاد دارند.^(۱) به دنبال همین دیدگاه اسماعیلیه اعتقاد به امامت اسماعیل بزرگترین پسر امام صادق (ع) دارند و علت اصلی بوجود آمدن این فرقه اختلاف در آن است که آیا این موعود از نسل کاظم (ع) است یا اسماعیل؟

امام ششم شیعیان چند پسر داشته که اسماعیلیان پسر ارشد او، اسماعیل، را امام می دانند و می گویند حضرت صادق (ع) او را به جانشینی خود برگزید در حالی که او ۵ سال قبل از شهادت پدر درگذشت و امام فرزند دیگر خود، موسی الکاظم (ع)، را جانشین خود نمود اما اسماعیلیه این موضوع را نپذیرفتند و گفتند که امام نمی تواند تغییر عقیده بدهد که خود این افراد نیز به سه گروه تقسیم گردیدند:

۱- کسانی که به کلی منکر درگذشت اسماعیل در زمان حیات پدر بودند و اعتقاد دارند که امام او را پنهان نمود. اینها اسماعیل را امام قائم (القائم المنتظر) می دانستند و می گفتند که در غیبت است و رجعت خواهد نمود و مرگ او را شایعه و دروغ می دانستند حتی علیرغم آنکه گروهی شاهد مرگش بودند اینها معتقدند که تا پس از شهادت پدر زندگی کرده و افرادی او را در بازار بصره مشاهده کرده اند و ضمناً مردی مفلوج را نیز با مس دست شفا بخشیده است. این گروه، اسماعیلیه اصلی یا به اصطلاح "الاسماعیلیه الخالصیه" هستند.

۲- آنان که به امامت محمد بن اسماعیل قائل شدند. به گفته اینان اسماعیل در زمان پدرش به امامت منصوب گشت و چون اسماعیل درگذشت امامت از وی به فرزندش محمد رسید. آنها معتقد بودند که تنها امامت از امام حسین مجتبی (ع) به برادرش

۱- احادیث فراوانی در کتب عامه و خاصه در اثبات این موضوع آمده که تنها به دو حدیث اکتفاء می شود:

(۱) لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لولاه الله تعالی رجلاً متایماًها عدلاً كما مُلئت جوراً.

(۲) المهدی من نسل فاطمة سیده نساء العالمین طالت الايام ام فصرت یخرج فیماً الارض فسطاً وعدلاً كما مُلئت جوراً و ظلماً و یطیب العیش فی زمانه.

می‌رسد و بعد از آن چنین امکانی وجود ندارد لذا امامت از اسماعیل به موسی بن جعفر (ع) منتقل نشده است. این گروه را به خاطر آنکه رهبرشان - که از موالی اسماعیل بود - "مبارک" نام داشت "مبارکیه" می‌نامیدند و خود این گروه نیز به چند فرقه کوچکتر از جمله "القرامطه" منقسم گردیدند.

۳- گروهی نیز معتقدند که امام صادق (ع) شخصاً محمد را به امامت منصوب کرد. (مجلسی، ج ۹، ص ۱۷۵)

به هر صورت مذهب اسماعیلیان با اعتقاد خاصی که نسبت به اسماعیل و فرزندش محمد داشتند شکل گرفت.

مرگ اسماعیل

رشیدالدین فضل‌الله و جوینی هر دو تصریح دارند بر اینکه امام صادق (ع) دستور داد تا جسد اسماعیل را در معرض تماشای عموم گذاشتند و بر مرگ او محضری به گواهی عده‌ای از شاهدان نوشتند تا از پخش هرگونه شایعه و افسانه‌ای جلوگیری شود. اما این اقدامات سرانجام بی نتیجه بود بعلاوه علت مرگ نیز متفاوت ذکر شده و عده‌ای حتی دلایلی مبنی بر راندن او از جانب امام صادق ذکر کرده‌اند.

گویند که "بسامی" نامی، صرّافی از هواخواهان شیعه در کوفه، با اسماعیل فعالیت‌های ضد حکومتی علیه منصور داشته‌اند که امام صادق (ع) با آن حرکات به شدت مخالفت کرده است و زمانی که این دو را گرفته نزد خلیفه بردند و هر دو را مرده بیرون آوردند امام سرش را به سوی او بلند کرد و گفت: «ترا به آتش جهنم می‌سپارم و علاوه بر آن جوینی گوید: "روایت است از او (امام صادق (ع) که گفته اسماعیل نه فرزند من است شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است." (جوینی، ج ۳، ص ۱۴۵)

بیشتر مآخذ و منابع ما بر این اشارت دارند که ابوالخطاب اولین کسی است که جنبش باطنیه را سازمان داده است وی به نام "محمد بن ابی زینب" و نیز "مقلاص بن ابی الخطاب" معروف است و یکی از موالی بنی اسد بوده. وی از یاران نزدیک امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بود و ظاهراً تا زمان مطرودگشتن، یکی از شاگردان بسیار صمیمی امام

ششم به شمار می آمد. به نظر می رسد که طرد و انکار ابوالخطاب به وسیله امام صادق (ع) آشفتگی و حیرت عظیمی را در میان شیعیان سبب شده باشد. (ولادیمبرونا، ص ۴۰) او در خصوص امام بسیار غلو می کرده، او و پیروانش امام را خدای روی زمین می خواندند ولی سرانجام در هنگام بحث و مشاجره با امام، چنان از کوره در رفته که مقام خدایی! او را از یاد برده، محاسن شریفش را گرفت به گونه ای که اطرافیان به زحمت توانستند آن دیوانه را از امام دور سازند. امام در خصوص او فرموده که چه بنشینم و چه بایستم و چه در بستر خواب باشم همیشه از این مرد هراسناکم. (برتلس، ص ۷۸) او دستورهای صریح امام را اطاعت نمی کرده است همین ابوالخطاب خود را پیامبر و وارث امام صادق می دانست و ادعاهای غلوآمیزی می نمود. او دروغ و گواهی نادرست را به خاطر دین جانش می دانست و اعتقادات بدعت آمیز دیگری را برای پیروان خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸ هجری به دار آویخته شد. (ولادیمبرونا، ص ۴۱) پس از مرگ ابوالخطاب، پیروانش با محمد بن اسماعیل، نوه امام صادق (ع)، بیعت کردند و بدین ترتیب "خطابیه" و "اسماعیلیه" عملاً یکی شدند.

مؤسس این فرقه در واقع خود محمد بن اسماعیل است اما تا ظهور عبدالله بن میمون القداح در حدود سال ۲۶۰ هجری یکی از فرق عادی شیعه بوده ولی پس از او تحولی در این مذهب پیدا شد که موجب پدید آمدن خلافت فاطمیان در مصر و ظهور قدرت و تشکیلات اسماعیلیه گردید و چنانکه برخی مورخان نوشته اند عبدالله دعوی نبوت کرد و از کسانی که دعوت او را پذیرفتند مردی به نام حمدان بن الاشعب ملقب به "قرمط"، رئیس فرقه قرامطه، بود. عبدالله را پیرو ابوالخطاب دانسته و عقایدی مانند تأویل، باطن و غیره را به او نسبت می دهند. (ولادیمبرونا، ص ۴۳) پس از عبدالله پسرش محمد و بعد از او احمد بن محمد معروف به ابوشلعلع و سپس سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون القداح جای او را گرفت وی به میان بربریان آفریقای شمالی رفت و خود را نبیره محمد بن اسماعیل و همان مهدی موعود معرفی کرد و سلسله فاطمیان را تأسیس نمود و حدود ۶۰ سال بعد از این ماجرا فاطمیان، مصر را تصرف کرده، افزون بر

دو قرن در آنجا خلافت و حکومت کردند. (مقاله دکتر محقق، مجله یغما، شماره ۱۱) از آغاز قرن سوم دولت فاطمیان به دو شعبه قرمطیان به معنای اخص و اسماعیلیان منشعب شدند و قرمطیان تاروژی که دولت آنها برافتاد فاطمیان را به امامت نشناختند. آنان به امامت موروثی و بلاانقطاع قائل نبودند و ظهور مهدی فاطمیان را دروغ می دانستند ولی به ظهور ناطق آخر معتقد بودند. فاطمیان بعدها اصل امامت موروثی را بوجود آوردند که به موجب این اعتقاد بشر هرگز از هدایت پروردگار بی نیاز نخواهد بود و این رهبری و هدایت بوسیله امام زمان است که کسی جز خلیفه فاطمی نیست. سرتاسر قلمرو خلافت و دولتهای وابسته به خلافت را شبکه‌ای از عمال سرّی فاطمیان که "داعی" و "حجت" نامیده می شدند، احاطه نموده، مردم را به اطاعت از "امام زمان" (خلیفه فاطمی) دعوت می کردند. در خصوص خلافت فاطمیان و بوجود آمدن آنها نظرات متفاوتی ذکر شده است. در الفهرست ابن ندیم آمده که در محافل که فاطمیان از میان آنان برخاستند کسی بود که تعصب زیاد به مجوس و دولت و فرمانروایی مجوسیان داشت و کوشش می کرد تا آنها دوباره سرکار آیند. بعد گوید ابومسلم نیز هواخواه آنان بوده و سبب نابودیش همان بود و از کسانی که این کار پیشه ساخته و پرده از آن برگرفت بابک خرمی بود و در میان اسماعیلیان مردی بود به نام محمد بن الحسین زیدان که منجم و حکیم شعوبی متعصبی بود. عبدالقاهر بغدادی نیز اظهار می دارد که باطنیان منسوب به دین اسلام نیستند بلکه آیین مجوس دارند و غرض اسماعیلیان از میان بردن اسلام و ترویج آیین زرتشت است ولی عده‌ای نیز از جمله حسن به محمد المهبزی البغدادی، داعی فاطمیان درری، گوید که دین فاطمیان، اسلام است و هیچگونه ارتباطی با کیش زرتشتی و ستاره‌شناسی ندارد. ابن حزم اندلسی نیز علت رواج اسماعیلیه را در ایران آزرده شدن آنان از پیروزی اعراب می داند و معتقد است که سران ایران دست به خدعه زدند و ظاهراً به دین اسلام گرویدند و با اظهار محبت به خاندان رسول، شیعیان را به سوی خود جلب کردند سپس شیعیان را از مسلمانی به در کردند و از این اصل پلید، کیش اسماعیلی و قرمطی پدید آمد و این هر دو کیش ارتداد خود را از

آیین اسلام آشکار ساختند و آنان پیروان راستین زرتشت باشند و مؤلف بیان الادیان پیدایش مذهب مذکور را به خاطر فتنه‌انگیزی میمون القداح - که با دین محمد (ص) کینه دیرینه داشت - می‌داند. عده‌ای آنان را به دو کیش خرم‌دینان و پیروان المقنع منتسب دانسته و همچنین گفته شده که یکی از بزرگان ایران از شمارش ستارگان دانسته که قدرت از اعراب به دست ایرانیان می‌افتد لذا همه کسانی را که از اسلام ناراضی بوده‌اند در زیر شعار اسماعیلیان گردآورده است. همچنین مذهب اسماعیلی را یک نهضت ملی و یا نژادی و یا جنبش ایران آریایی بر ضد اسلام سامی دانسته‌اند. (ولادیمیرونا، ص ۶۲ و ۶۳)

از تمامی نظرات بر می‌آید که هیچکدام بدون غرض یا تعصب نیست و مخالفت با سنیان و پیروان خلیفه بغداد باعث بروز چنین اختلاف نظرانی شده. "ایوانف" در اعتراض به طرز تفکرهای موجود بیان می‌دارد که مذهب اسماعیلی هیچگونه مناسبت و ارتباطی با آیین مغان نداشته و دعاوی ملی ایرانیان نمی‌توانسته در آن انعکاس یابد و کیش اسماعیلیان در واقع چیزی جز احیاء اصول صدر اسلام نیست و او این مذهب را برترین و والاترین مذهب خداشناسی می‌داند که بر قرآن و فلسفه کهن - که اسلام راستین باشد - نهاده شده است. (ولادیمیرونا، ص ۶۳ و ۶۴)

گروهی آنها را به "نسخ شریعت" متهم کرده‌اند و غرض از ظاهر اسلام و باطن آن را هم ابطال شریعت می‌دانند و حتی اباحه محارم (ازدواج با محارم) را به آنان نسبت داده‌اند ولی یکی از داعیان اسماعیلی که نامه‌ای به مردم ری نوشته، اتهامات را بطور جدی و اصولی رد کرده است. البته بیان می‌دارد که در جامعه اسماعیلی هم مانند همه مذاهب گناهکارانی یافت می‌شوند و او معتقد است که اسماعیلیان را با خطابیان خلط کرده‌اند. (ولادیمیرونا، ص ۶۶)

در مجموع وضع کیش اسماعیلی و حصار اسرارآمیزی که آنان به دور عقاید خود کشیده بودند مخالفان را بر آن داشته تا روایتهای فوق را بیان کنند و چنین نظرانی را اظهار دارند.

خواجه نظام الملک نیز در ماجرای سنبادگبر می خواهد رابطه‌ای بین عقاید شیعه و مزدکیان پیدا کند لذا از قول سنباد (گبری که طلب خون ابومسلم کرد و خود را رسول او به حساب آورد) می گوید: "ابومسلم را نکشته اند و لیکن چون منصور قصد کرد به کشتن او، او نام مهین خدای عز و جل را بخواند و کبوتری گشت سپید و از میان هر دو دست او بپزید و اکنون در حصاری است از مس کرده و با مهدی و مزدک نشسته و اینک هر سه بیرون می آیند. مقدمه ابومسلم خواهد بودن و..." و چون رافضیان نام مهدی شنیدند و مزدکیان نام مزدک از رافضیان و خرمدینان خلقی بسیار بروی گرد آمدند. (سفرنامه، به کوشش، جعفر شعار، ص ۲۴۹-۲۵۰)

اعتقادات:

همانگونه که قبلاً گفته شد این افراد اسماعیل بن جعفر (ع) را امام هفتم و محمد بن اسماعیل را قائم موعود می دانند. آنها هفت مرتبه برای دعوت خود دارند که از بدو ورود (مرتبه پایین به بالا) عبارتند از:

۱- مستجیب: درجه‌ای را گویند که بر نادانی و گمراهی خود معترف باشد و به صلاح‌دید و تصویب داعی شایستگی یافته که به گروه اسماعیلیان در آمده باشد. به عبارت دیگر عوام اسماعیلی را که تازه دعوت آنها را اجابت کرده باشند مستجیب گویند.

۲- مأذون: از سوی داعی اجازه دعوت و تبلیغ داشته باشند و خود دو گروهند: الف - مأذون محدود (اصغر) که عده‌ای قلیل را دعوت می کرد (= عقل دهم / مادون فلک قمر) ب - مأذون مطلق که می توانست هر کسی را دعوت کند (= عقل نهم / همان فلک قمر)

۳- داعی: این دسته نیز به سه گروه تقسیم می شود: الف - داعی محدود (معلم) بر مستجیبان ریاست داشته و تا حدودی معین فرمان می داده است (= عقل هشتم / فلک عطارد) ب - داعی مطلق که در هر جا و هر وقت می توانسته مردم را به اسماعیلیه

دعوت کند و بر امور مستجیبان هم نظارت کند (= عقل هفتم / فلک زهره) ج - داعی بلاغی که بدون قید و شرط بر همه داعیان ریاست و در کارهای آنها نظارت داشته و تعدادشان ۱۲ نفر بوده است (= عقل ششم / فلک شمس)

۴- حجّت: میان مردم و امام ارتباط داشته و تعداد آنها هفت نفر بوده و با توجه به هفت اقلیم یکی از آنها به عنوان حجّت اعظم همیشه در خدمت امام و در اقلیم مرکز بوده که واسطه‌ای میان امام و حجت‌های اقلیم دیگر محسوب می‌گردید به نام باب (= عقل چهارم / فلک مشتری) و حجت‌های دیگر (= عقل پنجم / فلک مریخ)

۵- امام: همان خلیفه فاطمی است (= عقل سوم / فلک زحل)

۶- اساس: همان وصی و نفس کل است (= عقل دوم / فلک کواکب اعلی)

۷- ناطق: کسی که وظیفه آوردن دین و تشریح شریعت تازه و نسخ دین و شریعت پیش را داشته است یعنی همان پیامبر (= عقل اول یا مبدع نخستین) (برگرفته از مقاله دکتر محقق مجله یغما شماره ۱۱؛ فضایی، ص ۱۷۸-۱۸۱)

اسماعیلیه خدای تعالی را بالاتر از حدّ صفات دانند و مبدأ اعلی را بعد از خدا عقل کل و پس از آن در درجه ثانی نفس کل و معتقدند که به تأیید عقل کل و ترکیب نفس کل این عالم پدید آمد و پس از عقل کل و نفس کل به سه لواحق (سه فرشته) به نامهای "جدّ" و "فتح" و "خیال" قائلند.

آنها به تأویل اعتقاد دارند و آیات و احادیث و احکام شرع را تماماً تأویل می‌کنند و منکران تأویل و پیروان ظواهر شریعت را "ظاهری" دانسته بر آنان بسیار طعن می‌کنند و معروف است که باطناً به احکام و ظواهر دین اعتقاد ندارند و در آغاز با کسانی که وارد این طریقت می‌شوند کشف راز نکرده تا به درجات بالا برسد آنگاه اعتقادات خود را بر او انشا می‌کنند. آنها علم و اعتقاد را غایت وجود بشر می‌دانند و به بهشت و دوزخ جسمانی قائل نیستند ولی در ظاهر به کلی انکار نمی‌کنند و در اصل بهشت را نفس انسان کامل و دوزخ را نفس انسان جاهل تأویل می‌کنند و به بعث و نشور جسمانی هم قائل نیستند و احکام ظاهری فقه را هوا و هوس ریاست جویان می‌نامیدند. (رک: تقی‌زاده،

مقدمه دیوان؛ دهخدا؛ فضایی)

عزیزان پژوهنده و بزرگوارانی که مایل باشند در خصوص جدول خلفای فاطمی، رهبران اسماعیلیه تا کنون، اختلاف آنها با شیعیان زیدیه و اثنی عشری و همچنین دیدگاه کلامی مفصلتر این فرقه آگاهی بیشتری داشته باشند به کتاب آقای دکتر یوسف فضایی تحت عنوان "مذهب اسماعیلیه و نهضت حسن صباح" مراجعه فرمایند و در این مقال به خاطر جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می‌گردد.

ظهور اسماعیلیان در ایران:

ظهور و رشد اسماعیلیان را در ایران در دو منطقه باید مورد بررسی قرار داد: الف - شمال و مرکز ایران (ناحیه جبال) ب - خراسان و ماوراءالنهر

خواجه نظام الملک در سیاستنامه سبب پدید آمدن این فرقه را از اساس مفصلاً بیان کرده است. اگر چه نوشته‌های او بدون شک خالی از غرض نیست ولی تاریخ شیوع باطنیه یا قرامطه را چنین ذکر می‌کند که محمد بن اسماعیل بن جعفر (ع) غلامی به نام مبارک داشت و چون خط "مُقَرَّمَطُ" خوب می‌نوشت او را "قَرَمَطویه" لقب کردند و مردی از شهر اهواز با او دوست بود به نام عبدالله میمون قدّاح و روزی در خلوت به او گفت: "این خداوند تو، محمد بن اسماعیل، با من دوست بود و اسرار خویش با من گفته است." سپس او را سوگند داد تا اسرار را فاش نکند الا برای کسی که اهل باشد سپس مبارک برای تبلیغ به جانب کوفه رفت و عبدالله سوی کوهستان عراق و به این علت گروهی از باطنیان را "قرمطی" و گروهی را "مبارکی" گویند و عبدالله مردی را به نام خلف خلیفه کرد و به او گفت: "تو به جانب ری شو که آنجا در ری و قم و کاشان و آبه همه رافضی باشند و دعوت شیعت کنند و دعوت تو را زود اجابت کنند و کار تو آن جایگاه بالا گیرد." و خود به بصره رفت. پس خلف به ری آمد و در دهی به نام "کلین" مقام کرد و به تبلیغ مخفیانه مذهب خود با عنوان "مذهب اهل بیت" پرداخت و پس از مرگ او پسرش، احمد بن خلف، بر مذهب پدر رفت و غیاث نامی از ده کلین خلیفه

خویش کرد برای دعوت مردم و او چون نحو و ادب خوب می دانست، دعوت او را با آیات و احادیث و امثال عرب و اشعار آراسته کرد و کتابی به نام "البیان" تألیف نمود و در اصل در سال ۲۰۰ ه.ق این مذهب فاش شد و غیاث از بیم فقیه عبدالله الزعفرانی - از علمای اهل سنت که مردم را درری علیه او برانگیخت - به خراسان رفت و در مروالروید ساکن شد و بسیاری از مردم خراسان خاصه طالقان، مهنه، پاریاب و غور به این مذهب در آمدند. سپس در آنجا شخصی را به نام ابوحاتم خلیفه خود کرد و مجدداً مخفیانه به ری آمد و به تبلیغ پرداخت.

پس از او یکی از نوادگان خلف ریاست سبعیان را بعهدہ گرفت و بعد از او پسرش، ابوجعفر کبیر و بعد از جعفر، داعیان در شهرهای اطراف ری مانند طبرستان، گرگان، آذربایجان و اصفهان پراکنده شدند و مردم را به مذهب خویش فراخواندند و سرانجام در ایام مردوایج پسر زیار (در حدود سال ۳۲۲) تقریباً شکست بزرگی بر آنان وارد شد و عده‌ای گریخته، گروهی نیز توبه کردند. تا این زمان اعتقاد به قائم بودن محمد بن اسماعیل بن جعفر بود ولی در پایان قرن سوم او را یکی از امامان دانسته و با تشکیل سلسله فاطمیان در شمال مصر، قائم را آخرین امام این سلسله می شمردند ولی عده‌ای در همان عقیده اول باقی ماندند.

خراسان:

فاطمیان، سرزمین خراسان را که پرآشوب‌ترین ناحیه خلافت عباسی بود، یکی از مراکز عمده تبلیغات خود قرار دادند. بعد از غیاث که به خراسان رفته بود شخصی به نام محمد نخشی ریاست را بعهدہ گرفت - او فردی متکلم و فیلسوف بود - سپس نیابت را به پسر سواده داد و خود به بخارا رفت و سرانجام نصر بن احمد سامانی، امیر خراسان را به مذهب خود در آورده و همین امر باعث شد که نخشی دعوت خود را آشکار کند لذا مذهب را علنی نمود اما سرانجام او را گردن زدند. (خواجه نظام الملک، ص

۲۵۲-۲۶۴ و همچنین سخنرانی دکتر س. ام. استرن)

و همچنین گویند اولین داعی ابو عبدالله الحازم در سالهای آخر قرن سوم در نیشابور ظهور کرد و جانشین او ابوسعید الشعرانی بود که در سال ۳۰۷ وارد نیشابور شد پس از او حسین بن علی المروزی عهده‌دار تبلیغ گردید و سپس محمد بن احمد النسفی (نخشبی) ریاست این فرقه را به عهده گرفت و او نفوذ زیادی در تکامل افکار اسماعیلیه داشته است به گونه‌ای که امیر نصر بن احمد سامانی را نیز به کیش خود در آورد و احتمالاً اسماعیلی بودن رودکی نیز در این ایام ثابت می‌شود ولی با روی کار آمدن نوح، بخت اسماعیلیه در ماوراءالنهر برگشت و کلیه سران این فرقه در فاجعه سال ۳۳۲ هـ از بین رفتند. پس از نسفی، ابویعقوب السجزی به ریاست دعوت رسید. احتمالاً در آغاز داعی ری بوده است و بعداً به شرق رفته و سرانجام در سیستان به دست خلف بن احمد به قتل رسید و پس از ابویعقوب مسعود پسر نسفی جانشین وی گردید. در قرن چهارم تبلیغات اسماعیلیه در ایران رو به خاموشی نهاد ولی در قرن پنجم دوباره احیاء شد و باروی کار آمدن اشخاصی مانند المؤید شیرازی، ناصر خسرو، العطاش و حسن صباح حرکت عظیمی در ایران ایجاد شد. (با اندکی تصرف و تلخیص از سخنرانی پروفیسور س. م. استرن) غزنویان در چهل سال دوران سلطنت خود پیوسته و با شدت هر چه تمامتر با این گروه برخورد می‌کردند. قرمطیان مولتان را سلطان محمود برانداخت ولی نتوانستند آنها را کاملاً ریشه کن نمایند و در سالهای ۵۵۲ و ۶۱۴ مجدداً از شورش آنان در دهلی یاد می‌کنند. سلطان محمود فرستاده مصر را گردن می‌زند و تمامی کسانی را که به اعتقاد او رافضی بودند در دربار آورده به دار آویختند و سنگ بر آنان زدند و کسی که در این کار سلطان را بسیار تشویق و حمایت می‌کرد، استاد ابوبکر محمد بن محمشاد کرامی بود. به هر صورت محمود با مخالفین بغداد به سختی مبارزه می‌کرد خصوصاً با باطنیان صورت خاصی به خود گرفته بود و از زجر و آزار آنان در دولت غزنوی سخن بسیار گفته شده و باعث این سخت‌گیری آن بود که تبلیغات فاطمیان در میان طبقات عامه کارگر می‌افتاد و حتی برای مرگ امیر حسنک طبق روایت تاریخ بیهقی هیچ مستمسکی جز قرمطی بودن او نیافتند با اینکه خود سلطان محمود او را از قرمطی بودن تبرئه کرد و

گفت که اگر او قرمطی است پس من هم قرمطی هستم. (بیہقی، ص ۲۲۷) لشکرکشی سلطان محمود به ری و قتل عام قرمطیان اوراقی از تواریخ را به خود اختصاص داده است و از جمله قتل و غارت‌های محمود، سوزاندن کتابخانه ری بود. یاقوت، فهرست کتابهای این کتابخانه را در ۱۰ جلد ذکر کرده است و گفتند این همه کتابهای رافضیان و ملحدان است. ابونصر بن عمران (المؤید فی الدین) در زمان حکومت ابوکالیجار در حدود سال ۴۲۶ با پشتیبانی او در درباریان در شیراز دست به دعوت زد و در سال ۴۵۰ بساسیری، فرمانده سپاه آل بویه و تسخیرکننده بغداد، دستور داد به نام خلیفه فاطمی خطبه خوانده شود. (ولادیمبرونا، ص ۴۱-۴۶) به گفته فارسنامه ناصری مذهب سبعیان در عهد ابوکالیجار ظاهر شده بود و همه دیلمیان سبع مذهب بودند و این ابونصر بن عمران در میان دیلم مورد قبول بود همچنانکه پیغمبری و این مرد، با کالیجار را گمراه کرد و به مذهب سبعی آورد و به زودی رئیس همه اسماعیلیان این شهر گردید و کتاب قاضی نعمان بنیانگذار فقه و حقوق فاطمیان را به نام "دعائم الاسلام" در مجالس خود تدریس می‌کرد. (برتلس، ص ۱۲۴) از حدود ۴۴۴ نیز ناصر خسرو تعالیم اسماعیلیان را در بلخ و نیشابور و مازندران و خراسان تبلیغ می‌کرد و عبدالملک بن العطاش هم نقش داعی فاطمی در ایران را داشت و در ری دهه‌های ۴۰-۸۰ قرن پنجم را باید دوران تجمع تدریجی قوای اسماعیلیان و رواج آهسته و آرام آنان در سرتاسر قلمرو پادشاهی سلجوقی دانست در پایان همین عهد بود که نهضت معروف به "دعوت جدید" بوجود آمد و سلطنت را متزلزل ساخت. خلافت فاطمیان در این زمان خود رو به انحطاط و زوال نهاده بود ولی در نخستین سالهای ورود سلجوقیان توانستند دایره تبلیغات خود را با هم گسترش دهند. داعیانی به ماوراءالنهر فرستادند و دعوت آنان به اطاعت از امام زمان (المستنصر بالله) ابتدا در میان این ناحیه مقرون به موفقیت بود اما فرمانروای ماوراءالنهر تصمیم بر نابودی اسماعیلیان گرفت و در آغاز خود را به داعیان مقرب ساخت و به مذهب اسماعیلی تمایل نشان داد تا آنها را شناخت و سرانجام همه را قتل عام کرد. شکی نیست که فاطمیان با آمدن ترکان سلجوقی تبلیغات خود را به سرزمین

خراسان نیز گسترش داده بودند و بعنوان نمونه می توان از کوشش های ناصر خسرو یاد کرد و گذشته از آن خلفای فاطمی سعی داشتند که حتی المقدور توسعه طلبی سلجوقیان را محدود سازند. بغداد دچار آشوب شد و حدود ۱۶ ماه خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد. بعد از آن سپاهیان طغرل مجدداً بغداد را تصرف کردند و عباسیان را روی کار آوردند. اتفاقاتی را که در این سالها در ایران به وقوع پیوست می توان تا حدی نتیجه مساعی ناصر خسرو دانست.

اسماعیلیان هم افراد متفکر و منطقی همچون ناصر خسرو برای تبلیغ مذهب خود داشتند و افرادی اهل عمل نیز چون حسن صباح روی صحنه آمدند و هرگروهی حرکتی خاص داشتند و این خود باعث نظرات مختلف در خصوص آنان شد. خواجه نظام الملک از بسط دامنه تبلیغات اسماعیلی در دولت سلجوقی به خوبی آگاه بوده ولی قدرت مبارزه با آنان را نداشته است و می گوید: "... دعوی شیعت کنند و قوت و مدد ایشان بیشتر از روافض و خرمدینان باشد... آنگاه خداوند را معلوم گردد فساد و مکر و فعل بدایشان که بنده از میان بیرون رفته باشد." (خواجه نظام الملک، ص ۲۲۷ و ۲۲۸)

داعیان اسماعیلی در دربار ملکشاه نقش مهمی داشتند و اقدامات وزیر او را بی نتیجه و عقیم می گذاشتند. در دهه هفتم قرن پنجم شبکه داعیان اسماعیلی هنوز با دربار فاطمی ارتباط داشت. حسن صباح که بعدها رهبر و پیشوای دعوت جدید شد از عطاش لقب داعی گرفت و در سال ۴۷۱ به مصر به دربار خلیفه، مستنصر، رفت و کمی پیش از آن دو انشعاب نزاریه و مستعلیه وابستگان به دو پسر مستنصر بوجود آمد. مستعلی پیروز و نزار کشته شد. خلیفه نیز به حسن صباح منصب داعی خراسان و ملک عجم را سپرد و جوینی علت الحاد نزاریه را چنین بیان می کند: "طایفه نزاریه را بدان سبب الحاد برایشان اطلاق افتاد که ایشان در دعوت حسن صباح رفع شرایع محمدی علیه السلام کردند و ازدواج محرمان را مباح داشتند. (جوینی، ج ۳، ص ۱۷۹-۱۸۰) حسن صباح در سال ۴۷۳ از مصر به اصفهان بازگشت و از آنجا به کرمان و یزد رفت و بار دیگر به اصفهان آمد و بعد به خوزستان شتافت و سه سال را نیز در دامغان گذراند و در همه این

نواحی مردم را به کیش خود خواند. نظام الملک دستور دستگیری وی را صادر کرد و گفت که این مرد به زودی ضعفای عوام را گمراه خواهد ساخت. (ظاهراً حسن صباح تا حدی به توده مردم تکیه داشت) او روز چهارشنبه ششم رجب سال ۴۸۴ قلعۀ الموت را تسخیر کرد و اعیان به اطراف و اکناف فرستاد و دعوت جدید از آن زمان آغاز گردید. (جرینی، ج ۳، ص ۱۹۵ تا ۱۹۷) شورش قهستان در این سال و تصرف قلعه‌ای در حوالی قاین توسط اسماعیلیان و همچنین تصرف شهرهای حوالی قهستان همچون خور، خسف، زوزن، قاین، تون و حواشی این شهرها با تلاش داعی حسن صباح و سرانجام کشته شدن نظام الملک توسط یکی از داعیان اسماعیلی وضع اسفباری پیش آمد و ملک‌شاه نیز بطور مشکوک درگذشت و این جرأت اسماعیلیان را بیشتر کرد و شهرهای نزدیک ری و خوزستان و فارس را متصرف شدند. عده‌ای از سران سلجوقی نیز به مذهب اسماعیلیان گراییدند و اکثر مردم سرشناس از اسماعیلیان می‌ترسیدند و این امر، ادامه داشت تا حکومت کوچکی در الموت قزوین از باطنیان باقی ماند که سرانجام توسط مغول منقرض گردید. این فرقه نظر به اختلاف زمان و مکان و کیفیت طبقاتی آنها به صورتهای گوناگون در آمده و طبقات و گروههای طبقاتی مختلف در طول قرون متمادی معنی و مفهومی را که خود خواستار آن بوده‌اند در اصول و احکامشان گنجانیده‌اند.

در تاریخ اسلام و ایران امور شگفت‌آوری از اسماعیلیان ذکر شده و درباره مردان این مذهب گفتارهای متناقض دیده می‌شود. مثلاً قاضی نعمان (متوفی ۳۶۳) کتاب دعائم الاسلام را نوشته تا احکام شرعی و حلال و حرام و اخبار اهل بیت را روشن سازد. (البته عده‌ای معتقدند که او شیعه اثنی عشری بوده و تفسیر کرده است. نک: برتلس، باورقی ص ۱۲۴) حمیدالدین کرمانی در سال ۴۱۱ راحة العقل را تألیف کرده و بنیان عقلی و فلسفی برای این مذهب می‌گذارد و از طرفی دیگر مردی مانند ابوطاهر قرمطی به کاروان حاجیان حمله برده، عده بسیاری را مقتول می‌سازد و سنگ کعبه را می‌ریاید و دیگری همچون صنادیقی مجالسی ترتیب می‌دهد و در آن زنان و مردان را درهم می‌آمیزد و مفهوم "هر که به هر که" را عملی می‌سازد. ناصر خسرو نیز آنگونه تغییر عقیده می‌دهد و از طرفی حسن

صبح و پیشوایان الموت مردانی را پرورش می دادند که در راه کشتن امرا، حکام و بزرگان دست از جان می شستند، چگونگی کارد زدن فدائیان اسماعیلی در کتب تاریخ مسطور است تا جایی که دشمن سرسخت آنان یعنی خواجه نظام الملک به زخم دشنه یک تن فدایی چشم از دنیا فرو می بندد. امام فخر رازی، سلطان سنجر، صلاح الدین ایوبی تهدید می شوند. (مهدی محقق، مجله یغما، شماره ۱۱) به هر صورت امروزه نیز اثراتی از انشعابات مختلف اسماعیلیه در مناطق مختلف دنیا از جمله مصر، سوریه، هند، پاکستان، افغانستان و بندرت در ایران موجود است و به حیات خود ادامه می دهند.

نتیجه:

ناصر خسرو از کسانی است که بسیار به اسماعیلیه خدمت کرد و باعث ریشه دواندن این فرقه در شرق ایران بزرگ شد به گونه ای که تا امروز نیز کم و بیش دوام دارند. این فرقه با اساسی دروغین شروع کرده، تا امروز ادامه یافته اند و همچون دیگر فرقه این گروه نیز در طول تاریخ با خرافات و مسائل غیر واقعی آمیخته شده، چهره منفوری را از خود نشان داده و در بیان عقاید خود از واقع گرایی به دور بوده اند.

منابع:

- ۱- استرن، س. م، اولین ظهور اسماعیلیه در ایران، سخنرانی ایراد شده در دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمد علی، آواها و ایماها، انتشارات یزدان، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰.
- ۳- برتلس، آ.ی، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ به کوشش علی اکبر فیاض، نشر علم، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴.
- ۵- جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش علامه قزوینی، چاپ لیدن، انتشارات بامداد و ارغوان، تهران چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- ۶- خواجه نظام الملک، سیاستنامه، شعار جعفر، گزیده (مجموعه سخن پارسی)، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴.

- ۷- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- ۸- فضایی، یوسف، مذهب اسماعیلی و نهضت حسن صباح، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۹- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ۱۳۰۱ ه.ق.
- ۱۰- محقق، مهدی، اسماعیلیه، مجله یغما، سال ۱۱.
- ۱۱- ناصر خسرو، دیوان، به کوشش محقق مهدی و مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- ناصر خسرو، دیوان، با مقدمه سید حسن تقی زاده، تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷ ق.
- ۱۳- ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۴- ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، انتشارات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۵- ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش جعفر شعار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۶- ولادیمیرونا، استرویو الودمیلا، تاریخ اسماعیلیان در ایران، ترجمه پروین منزوی، نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۱.

Archive of SID